



The Role of the Quality of Law in Achieving the Objectives of Criminal Enforcement with a Criminological Approach and an Emphasis on Reducing the Prison Population

Mohammad Kazem Behrouzi¹, Mohammad Mahdi saghiyan², Behzad Razavi Fard³

Abstract

Field and Aims: The enforcement of criminal judgments constitutes the final and most sensitive stage of the criminal justice process, commencing with the issuance of a final verdict and culminating in the tangible realization of criminal policy objectives. This stage is not merely a technical or administrative measure, but rather a legal-social process directly tied to the liberty, dignity, and life of the convicted individual, leaving profound impacts on public order and social security. The quality of the laws governing the enforcement of judgments is a fundamental factor in ensuring the efficiency of these stage; vague, contradictory, or ineffective laws may lead to an increase in the prison population, overcrowding of correctional facilities, and the reproduction of criminal behavior. In contrast, clear, fair, and socially grounded legislation paves the way for achieving the aims of punishment, such as deterrence, rehabilitation, and the reintegration of offenders.

Method: This research has been conducted using a descriptive-analytical approach.

Findings and Conclusions: From a criminological perspective, the proper and fair enforcement of criminal judgments can prevent recidivism, reduce prison admissions, and promote the substitution of social and restorative punishments, thereby contributing to the reduction of the prison population. Conversely, poor legislative quality and ineffective enforcement not only undermine public trust in the criminal justice system but also perpetuate the cycle of crime reproduction, imposing heavy social and economic costs. Therefore, examining the role of legal quality in the enforcement of criminal judgments from a criminological standpoint is of particular necessity, as efficient and qualitative enforcement can simultaneously fulfill two key objectives of the criminal justice system: ensuring justice and reducing the prison population.

Keyword: Enforcement of criminal judgments, quality of law, transparency, certainty, predictability, legal coherence, criminal justice.

* Citation (APA): Behrouzi, M., saghiyan, M., Razavi Fard, B. (2025). The Role of the Quality of Law in Achieving the Objectives of Criminal Enforcement with a Criminological Approach and an Emphasis on Reducing the Prison Population. *Applied criminology research*, 3(8), 43-68.

https://qacr.ir/article_735246.html?lang=en

1. PhD Candidate in Criminal Law and Criminology, UAE Branch, Islamic Azad University, Dubai, United Arab Emirates. Email: m.k.behroozi@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author). Email: msaghian@ut.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: razavifard@atu.ac.ir



نقش کیفیت قانون در تحقق اهداف اجرای احکام کیفری با رویکرد جرم‌شناختی و تأکید بر کاهش جمعیت کیفری

محمدکاظم بهروزی^۱، محمد مهدی ساقیان^۲، بهزاد رضوی فرد^۳

چکیده

زمینه و هدف: اجرای احکام کیفری آخرین و حساس‌ترین حلقه از فرایند عدالت کیفری است که با صدور حکم قطعی آغاز و به تحقق عینی اهداف سیاست جنایی منجر می‌شود. این مرحله نه صرفاً، یک اقدام فنی و اداری، بلکه فرآیندی حقوقی-اجتماعی است که مستقیماً، با آزادی، حیثیت و حیات محکوم‌علیه پیوند خورده و آثار گسترده‌ای بر نظم عمومی و امنیت اجتماعی برجای می‌گذارد. کیفیت قوانین مرتبط با اجرای احکام، عاملی اساسی در جهت کارآمدی این مرحله محسوب می‌شود؛ زیرا قوانین مبهم، متعارض یا ناکارآمد می‌تواند به افزایش جمعیت کیفری، تراکم زندان‌ها و بازتولید بزهکاری بینجامد؛ در حالی که قوانین شفاف، عادلانه و منطبق با واقعیات اجتماعی، زمینه تحقق اهداف مجازات‌ها همچون بازدارندگی، اصلاح و بازپروری بزهکاران را فراهم می‌سازد.

روش: روش این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی نگارش یافته است.

یافته‌ها و نتایج: از منظر جرم‌شناسی، اجرای صحیح و عادلانه احکام کیفری می‌تواند ضمن پیشگیری از تکرار جرم، به کاهش ورودی زندان‌ها و جایگزینی مجازات‌های اجتماعی و ترمیمی بینجامد و در نتیجه، به کاهش جمعیت کیفری کمک کند. در مقابل، ضعف در کیفیت قانون و اجرای غیرکارآمد آن نه تنها موجب سلب اعتماد عمومی از نظام عدالت کیفری می‌شود، بلکه با ایجاد چرخه بازتولید جرم، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی سنگینی را نیز تحمیل می‌کند. بنابراین، بررسی نقش کیفیت قانون در اجرای احکام کیفری از منظر جرم‌شناختی، ضرورتی دوچندان دارد؛ چراکه اجرای احکام کیفی و کارآمد می‌تواند همزمان، دو هدف کلیدی نظام عدالت کیفری را محقق سازد: تأمین عدالت کیفری و کاهش جمعیت کیفری.

کلیدواژه‌ها: اجرای احکام کیفری، کیفیت قانون، شفافیت، قطعیت، قابلیت پیش‌بینی، انسجام قانونی، عدالت کیفری.

*استناددهی (APA): بهروزی، محمدکاظم؛ ساقیان، محمد مهدی و رضوی فرد، بهزاد. (۱۴۰۴). نقش کیفیت قانون در تحقق اهداف اجرای احکام کیفری با رویکرد جرم‌شناختی و تأکید بر کاهش جمعیت کیفری. پژوهش‌های جرم‌شناسی کاربردی، ۳(۸)، ۶۸-۴۳.

https://qacr.ir/article_735246.html

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد امارات، دانشگاه آزاد اسلامی، دبي، امارات متحده عربی.

رایانامه: m.k.behroozi@gmil.com

۲. استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: msaghian@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: razavifard@atu.ac.ir

مقدمه

تحولات نوین در جرم‌شناسی حقوقی، بازنگری جدی در اهداف سنتی مجازات‌ها را ضروری ساخته است. دیدگاه‌های کلاسیک که عمدتاً بر سزادهی و انتقام‌محور بودن مجازات‌ها مبتنی بودند، به تدریج جای خود را به رویکردهایی داده‌اند که بر اصلاح و بازپروری مجرم، تشفی خاطر بزه‌دیده و تحقق عدالت ترمیمی تأکید دارند (فتحی، ۱۴۰۴: ۸). اجرای احکام کیفری، آخرین و حساس‌ترین مرحله از فرایند عدالت کیفری است که در آن، اقتدار نظام قضایی و کارآمدی سیاست جنایی کشور به محک گذاشته می‌شود. در این مرحله، رأی قضایی از قالبی انتزاعی خارج شده و به واقعیتی اجتماعی و عینی بدل می‌شود؛ واقعیتی که نه تنها سرنوشت محکوم‌علیه، بلکه احساس امنیت عمومی و اعتماد جامعه به دستگاه عدالت کیفری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحقق اهداف اجرای حکم، همچون بازدارندگی، اصلاح و بازپروری بزهکار و نیز اعاده نظم عمومی، بیش از هر چیز وابسته به کیفیت قوانین کیفری و چگونگی اجرای آن‌ها است. قوانین روشن، عادلانه و کارآمد می‌توانند در مسیر تحقق عدالت کیفری و کاهش بزهکاری مؤثر واقع شوند؛ در حالی که قوانین مبهم، ناکامل یا سخت‌گیرانه، زمینه‌ساز تراکم زندان‌ها، افزایش جمعیت کیفری و بازتولید جرم خواهند بود. از منظر جرم‌شناختی، بررسی کیفیت قانون در اجرای احکام کیفری اهمیتی مضاعف دارد؛ چرا که کیفیت پایین قوانین و اجرای غیرکارآمد آن‌ها می‌تواند منجر به افزایش ورودی زندان‌ها، تشدید برچسب‌زنی اجتماعی و ایجاد چرخه جرم شود. در مقابل، قوانین دقیق و مبتنی بر اصول سیاست جنایی نوین با تکیه بر جایگزین‌های حبس، مجازات‌های اجتماعی و رویکردهای ترمیمی، امکان تحقق اهداف پیشگیرانه و اصلاحی نظام کیفری را فراهم می‌سازند. کاهش جمعیت کیفری، نه تنها یک ضرورت اجتماعی و اقتصادی، بلکه شاخصی برای ارزیابی عدالت و عقلانیت سیاست جنایی یک نظام حقوقی است. بنابراین، پژوهش حاضر درصدد است با تبیین نقش کیفیت قانون در اجرای احکام کیفری، آن را از منظر جرم‌شناسی مورد واکاوی قرار دهد و نشان دهد که ارتقای کیفیت قوانین و توجه به اصول علمی جرم‌شناسی می‌تواند راهگشای تحقق اهداف عدالت کیفری، کاهش جمعیت کیفری و تقویت اعتماد عمومی به دستگاه قضایی باشد.

اجرای احکام کیفری، مرحله‌ای از فرایند دادرسی کیفری است که پس از صدور حکم قطعی توسط مرجع قضایی صالح، آغاز می‌شود و هدف آن، تحقق عملی مفاد حکم و اعمال آثار حقوقی و کیفری آن بر محکوم‌علیه است. این مرحله، حلقه اتصال میان تصمیم قضایی و واقعیت اجتماعی است و به واسطه آن، حکم صادره از حالت انتزاعی و نظری به صورت عینی و اجرایی درمی‌آید (احمدی موحد، ۱۳۸۳: ۱۱). در حقوق کیفری، اجرای حکم نه صرفاً، یک

عمل فنی، بلکه فرآیندی حقوقی، اجتماعی و مدیریتی محسوب می‌شود که باید هم‌زمان، چند اصل اساسی را رعایت کند: اصل قانون‌مداری، به معنای اجرای دقیق حکم بر اساس نص صریح قانون و مفاد رأی صادره؛ اصل رعایت حقوق محکوم‌علیه که بر لزوم حفظ کرامت انسانی و تضمین حقوق دفاعی در مرحله اجرا تأکید دارد؛ اصل تحقق اهداف مجازات، اعم از بازدارندگی، اصلاح، بازپروری و اعاده نظم عمومی. اجرای حکم در حوزه کیفری برخلاف اجرای احکام مدنی، مستقیماً با حقوق بنیادین فرد از جمله آزادی، حیثیت، تمامیت جسمانی و حتی حیات او در ارتباط است. به همین دلیل، قانونگذار در قوانین شکلی و ماهوی، تشریفات خاص و تضمینات مضاعفی را پیش‌بینی کرده است. نظام عدالت کیفری شامل مجموعه‌ای از نهادها، فرآیندها و مقررات است که از مرحله کشف جرم آغاز و تا اجرای مجازات و بازاجتماعی کردن بزهکار ادامه می‌یابد. اجرای احکام کیفری، آخرین و شاید حساس‌ترین حلقه این زنجیره است. بدون اجرای صحیح و قانونی احکام، سایر مراحل از جمله تحقیقات مقدماتی، دادرسی و صدور رأی، کارکرد واقعی خود را از دست می‌دهند. جایگاه اجرای احکام از دو منظر قابل بررسی است: از منظر ساختاری، اجرای احکام بخشی از اختیارات قوه قضاییه محسوب می‌شود و معمولاً، توسط واحدهای تخصصی مستقر در دادسراها و دادگاه‌ها یا نهادهای اجرایی وابسته به قوه قضاییه انجام می‌گیرد. این جایگاه تضمین می‌کند که مرحله اجرا تحت نظارت مقام قضایی بوده و از اعمال سلیقه شخصی مجریان جلوگیری شود. از منظر کارکردی، اجرای احکام نه تنها ابزار تحقق عدالت کیفری است، بلکه وسیله‌ای برای حفظ نظم عمومی، حمایت از بزه‌دیدگان و اعتمادسازی عمومی نسبت به نظام قضایی محسوب می‌شود. هرگونه ضعف یا تأخیر در این مرحله، پیامدهای منفی گسترده‌ای بر احساس امنیت اجتماعی و اعتبار دستگاه قضایی خواهد داشت.

اجرای احکام کیفری و اجرای احکام حقوقی هر دو به معنای تحقق مفاد حکم قطعی هستند، اما از نظر ماهیت، اهداف، تشریفات و آثار، تفاوت‌های بنیادینی دارند: ماهیت حکم: احکام کیفری معمولاً، شامل مجازات‌هایی است که به حقوق و آزادی‌های اساسی محکوم‌علیه مربوط می‌شود (حبس، جزای نقدی، شلاق، اعدام و...)، در حالی که احکام حقوقی عمدتاً، به روابط مالی و تعهدات قراردادی بین اشخاص مربوط است؛ هدف اجرا: اجرای احکام کیفری به دنبال تحقق اهداف عام و خاص مجازات (بازدارندگی، اصلاح مجرم، اعاده نظم عمومی) است، در حالی که اجرای احکام حقوقی بیشتر جنبه جبران خسارت و اجرای تعهدات خصوصی دارد (آخوندی، ۱۳۸۶: ۶-۴)؛ مرجع اجرا: اجرای احکام کیفری عمدتاً، تحت نظارت دادستان و واحد اجرای احکام کیفری انجام می‌شود، اما اجرای احکام حقوقی معمولاً، به عهده واحد اجرای احکام مدنی است؛ تشریفات و تضمینات: در اجرای احکام کیفری، به

دلیل حساسیت موضوع، تشریفات بیشتری از جمله لزوم ابلاغ رسمی به محکوم، رعایت حق اعتراض به نحوه اجرا و رعایت کرامت انسانی پیش‌بینی شده است.

قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین خاص، احکام کیفری را بر اساس نوع مجازات به چند دسته تقسیم می‌کند: مجازات‌های سالب آزادی؛ مانند حبس تعزیری و بازداشت موقت؛ مجازات‌های مالی؛ مانند جزای نقدی و پرداخت دیه؛ مجازات‌های بدنی؛ مانند شلاق حدی یا تعزیری، قصاص عضو یا نفس؛ مجازات‌های محدودکننده حقوق اجتماعی؛ مانند محرومیت از اشتغال، اقامت اجباری یا ممنوعیت از اقامت در محل خاص؛ تدابیر و اقدامات تأمینی و تربیتی؛ مانند نگهداری در کانون اصلاح و تربیت، درمان اجباری و آموزش‌های بازپروری (احمدی موحد، ۱۳۸۳: ۱۲). روند اجرای احکام کیفری بر اساس نوع مجازات متفاوت است: در مجازات‌های سالب آزادی، اجرای حکم معمولاً، با معرفی محکوم‌علیه به زندان آغاز می‌شود. مقام قضایی دستور اعزام را صادر و واحد اجرای احکام، وضعیت پذیرش، طبقه‌بندی و محل نگهداری را تعیین می‌کند؛ در مجازات‌های مالی، اخطاریه پرداخت صادر و در صورت امتناع، اقدامات قانونی از جمله توقیف اموال یا اعمال مقررات مربوط به محکومیت مالی انجام می‌شود؛ در مجازات‌های بدنی، اجرای حکم باید در محل معین و با حضور مقامات قضایی و پزشکی قانونی انجام شود؛ در اقدامات تأمینی و تربیتی، همکاری نهادهای اجتماعی، درمانی و آموزشی ضرورت دارد و اجرای حکم بیشتر جنبه اصلاحی و حمایتی دارد. اجرای احکام کیفری یک کار بین‌بخشی است و مستلزم همکاری چند نهاد اصلی است: واحد اجرای احکام کیفری به‌عنوان متولی اصلی هماهنگی و نظارت بر اجرای رأی، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی در اجرای مجازات‌های سالب آزادی، پزشکی قانونی در مواردی که اجرای مجازات نیازمند تأیید وضعیت جسمانی محکوم‌علیه است، نیروی انتظامی در جلب محکومان یا حفاظت از محل اجرای مجازات و اداره کل اجرای احکام مالی برای شناسایی و توقیف اموال در مجازات‌های مالی.

۱. کیفی بودن با نگاهی به حقوق اسلامی

به نظر می‌رسد رویکرد کیفی بودن، ذیل یکی از اصول حاکم بر حقوق اسلامی، یعنی اصل حاکمیت سادگی^۱ و وحدت، در مقابل پیچیدگی^۲ و کثرت، قابل طرح باشد. رفتار قانون‌گذار نیز از این اصل مستثنی نیست و شایسته است در راستای زیبایی، انسجام و وحدت قانون، سعی نماید مقرره‌ای ساده و صریح که دارای معنی و مفهوم واحد باشد را وضع کند؛ نه اینکه قانونی را به تصویب برساند که پیچیده و دارای معانی و مفاهیم متکثر باشد. در این خصوص، به نظر

1. The Principle Of Simplicity
2. Complexity

می‌رسد برخی آیات قرآنی قابل استناد باشند که به دو مورد تمثیلاً استناد می‌شود: مانند «یا صاحبی السجن أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار» (یوسف، ۳۹)؛ ترجمه: «ای دو همبند زندان من، خدایانی پراکنده بهترند یا خدای یگانه چیره؟»؛ همچنین، «و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر» (قمر، ۵۰)؛ ترجمه: «امر ما جز یک امر واحد نیست، همچون چشم‌زدنی.» با این توضیح که مهم‌ترین عامل سادگی، وحدت است و مهم‌ترین عامل پیچیدگی، کثرت. همچنین، علی‌بن‌ابی‌طالب نیز در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: «و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل» (عبده، بی‌تا، ۵۳۶)؛ ترجمه: «عقدی را منعقد مکن که در آن، ابهام و امکان سوءاستفاده وجود دارد؛ که به نظر می‌رسد بنا بر «اتحاد طریق»، علت حکم فوق در مورد عقود شامل مقررات هم می‌شود.^۱ این اصل، علاوه بر برخی شواهد فوق، توسط «عقلای عالم» نیز امری پسندیده و مورد تأکید است. اصولاً، کیفی‌بودن متون و نیز تفسیر در حقوق اسلامی در بحث «دلیل» مطرح می‌گردد. در این بحث، دلیل را از لحاظ دلالت بر مدلول خود عنوان می‌کنند. گاه دلیل نص، گاه ظاهر و گاه مجمل است (نوربها، ۱۳۸۲: ۶۴). به نظر می‌رسد رویکرد کیفی‌بودن ذیل مبحث «اصول لفظی» با محوریت اصل ظهور و نیز فروعات باب «مبین (نص و ظاهر) و مجمل»، از سرفصل «الفاظ» ذیل علم اصول فقه قابل طرح باشد؛ همچنین، آموزه‌های اصولی «تزام و تعارض - واقعی و ظاهری» (تخصیص، تخصص، حکومت و ورود).

۱-۱. ارتباط حاکمیت قانون و قانون‌گذاری با رویکرد کیفی‌بودن

بخشی از اصطلاحاتی که در دانش حقوق، ادبیات و زبان حقوقی موجود می‌باشد، برآمده از قانون و فرایند وضع قانون‌گذاری است. اساس و هستی قانون نه بر مبنای منطق، بلکه بر مبنای تجربه بوده است. آنچه که باعث به‌وجود آمدن مقررات شده، استقرا نبوده است؛ بلکه مقررات بر مبنای نیازمندی‌های زمانه، اصول اجتماعی و اقتصادی، تئوری‌های اخلاقی و سیاسی رایج، درک خط‌مشی عمومی، تعامل با سایر کشورها و نظام‌های حقوقی و... به وجود آمده است. مجموعه قوانین دربردارنده حکایت توسعه یک ملت در طول سال‌ها، بلکه قرن‌های متمادی است. یکی از راه‌کارهای استقرار نظم در جامعه، «حاکمیت قانون»^۲ است.

۱. در فقه شیعه، اصطلاح «اتحاد طریق دو مسئله» به کار رفته است که ظاهراً، مترادف با تنقیح مناط قطعی و وحدت ملاک است. وحدت ملاک که در حقوق به آن بسیار استناد می‌شود، عبارت است از اینکه ملاک حکم در یک موضوع، در موضوع دیگری هم عیناً وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر دو موضوع که حکم یکی از آنها بیان شده است و حکم دیگری بیان نشده، شبیه یکدیگر بوده و در ملاک و مناط با هم مشترک باشند، حکم یکی به دیگری سرایت می‌کند. معمولاً، این اصطلاح را در جایی به کار می‌برند که ملاک حکم به صورت قطعی کشف شده باشد (قافی و شریعتی، ۱۳۹۸: ج ۲، ۲۳۶).

2. The rule of law

ماکس وبر^۱ با مطرح کردن مفهوم حاکمیت قانون در قالب سلطه قانونی، حرکت جهانی را به سمت شکلی از اقتدار «عقلانی قانونی» در درازمدت، امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند. وی سلطه قانونی را سلطه نظامی از قواعد معنی می‌کند که همه افراد در مقابل آن برابرند. لئون فولر^۲ جوهره حقوق را «حاکم کردن قواعد بر رفتار انسانی» می‌داند و از نظر وی، قانون باید معیارهای معین و واضحی داشته باشد تا بتوان آن را مقبول دانست. علاوه بر حاکمیت قانون، نوع و ویژگی‌های قانون حاکم نیز اهمیت فراوانی دارد و در این باره، دو برداشت غالب از مفهوم حاکمیت قانون مطرح شده است: برداشت شکلی و برداشت محتوایی. برداشت شکلی متضمن پیش‌بینی‌پذیری نظام حقوقی است، با تأکید بر اهمیت قواعد رویه‌ای شفاف بر وضع و اجرای قانون، تا ابزار اعمال قدرت شخصی قرار نگیرد. با لحاظ همین برداشت، برخی مانند سولوم معتقدند نظام حقوقی در جهان با سه معضل اساسی مواجه است: اول، دانش ناقص به قانون و واقعیت؛ دوم، ابهام در هنجارهای قانونی و سوم، جانبداری. برداشت محتوایی بر مبنای نظر برخی دیگر از متفکران مانند رونالد دورکین و جان لاز^۳، متضمن این مطلب است که علاوه بر لزوم قواعد رویه‌ای شفاف، ملاک‌های محتوایی نیز باید مورد تأکید واقع و به آن اهتمام شود. به نظر می‌رسد یکی از این ملاک‌های محتوایی، رویکرد کیفی بودن مقررات است. قانون‌گذار دو وظیفه مهم دارد: اول، باید بهترین و عادلانه‌ترین قواعد را بیابد؛ دوم، نهادهای خام و اجتماعی را به زبان حقوقی بیاراید و چنان منظم سازد که ابهامی در اجرای آن باقی نماند؛ ضمن اینکه برای عموم قابل فهم باشد و قاضی را دچار تردید نسازد. رعایت نشدن این امور از ارزش قوانین و میزان احترام نسبت به آن می‌کاهد و مجریان قانون را با دشواری روبرو می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

«قانون‌گذاری»^۴ به معنای وضع قانون، فرایند وضع قوانین به وسیله مرجع صالح است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۳). «قانون‌گذار کیفی»^۵ یعنی تعیین و تعریف ضوابط و معیارهای عدالت کیفری که هم از جهت شکل و هم محتوا یک امر تخصصی است. عدالت کیفری عبارت است از مقایسه زیان‌های وارد بر جامعه با خطای قابل سرزنش مرتکب و تعیین میزان کیفر و عکس‌العمل مقتضی و اجرای آن. اهمیت صراحت، شفافیت و همه‌فهمی و بالطبع، توجه به رویکرد کیفی بودن در مقررات کیفری و در موضع جرم‌انگاری دوچندان است؛ با این توضیح که به منظور نیل به هدف واقعی اصل قانون‌مندی کیفر، قانون‌گذار باید در نهایت صراحت و شفافیت، به تهیه و تدوین مقررات بپردازد و به خاطر داشته باشد که وجود یک وصف مجرمانه مبهم و دوپهلوی، هرگونه تضمینی از شهروندان را در مقابل قاضی سلب می‌کند

1. Max Weber (1864-1920)
 2. Lon Luvois Fuller (1902-1987)
 3. John Laws
 4. Legislation
 5. Criminal Legislation

و دست او را برای تفسیر موسع و خودکامگی باز می‌گذارد. صراحت و دقت در تعیین عناوین کیفری باید آن‌چنان باشد که متهم بتواند از ماهیت و علت اتهام مطلع شده و از خود دفاع کند (رستمی، ۱۳۹۹: ۶).

یکی از لوازم اساسی اصل قانون‌مندی که زمینه پیش‌بینی‌پذیری و فهم قانون را فراهم می‌کند، شفافیت مقرر قانونی است؛ که متضمن قطعیت، صراحت، وضوح و دقت در هنجارگذاری است. بر این اساس، قاعده حقوقی باید از محتوایی کاملاً روشن برخوردار باشد تا همه افراد جامعه بتوانند اثرات و مورد اجرای آن را درک و پیش‌بینی کنند. در این راستا، قانون‌گذاران مکلف به نگارش متون حقوقی با حداکثر وضوح متن و تبیین عناصر جرائم هستند. شفافیت یکی از شاخصه‌های کیفی بودن مقررات و زمینه‌ساز فهم و درک آن است. اصل قطعیت قانون از آثار نظریه حاکمیت قانون و از ادله توجیهی لزوم شفافیت قانون است. نتیجه مستقیم این اصل، لزوم وضع مقررات شفاف و دقیق است؛ به طوری که قانون باید در دلالتش قطعی و ثابت و موضوعات قانون کاملاً، مشخص باشد تا حقوق و آزادی‌های افراد در برابر قدرت عمومی و اقدامات خودسرانه تضمین شود. پیچیدگی و شفاف نبودن مقررات ابهام‌آمیز به نحو فزاینده‌ای، نحوه اعمال مقررات کیفری را در فرایند قضایی متأثر ساخته و از رهگذر تعیین ناپذیرکردن و تفسیرپذیری مضاعف مقررات، گستره آزادی عمل صاحب‌منصبان قضایی را در خوانش مقررات مدنظر افزایش می‌دهد (صفاری، لکی و صابری، ۱۴۰۰: ۹).

۲-۱. تحلیل رویکرد کیفی بودن مقررات

رویکرد کیفی بودن مقررات، ارتباط وثیقی با معیار عقلانیت در تحلیل حاکمیت قانون و نظام‌های حقوقی دارد؛ چرا که به نظر می‌رسد کیفیت مقررات منجر به قانون‌گذاری درست و افزایش اقتدار عقلانی نظام حقوقی و پذیرش مقررات می‌گردد. ضمناً، رعایت آن از سوی قانون‌گذار، قاعده‌ای اخلاقی به نظر می‌رسد؛ زیرا قانون‌گذاری، تصمیمی ارادی است و اقدامات ارادی در معرض ارزش داور اخلاقی بوده و مشمول الزامات اخلاقی قرار می‌گیرند؛ بنابراین، با لحاظ مسئولیت اخلاقی قانون‌گذار، رعایت کیفی بودن مقررات را رفتاری درست و نیک قلمداد می‌کنیم. در واقع، با ضابطه و ابزار مدنظر در این پژوهش، کیفیت مقررات را مورد داور اخلاقی قرار می‌دهیم که بدون نیاز به تصریح در مقررات، ضروری است قانون‌گذار به آن مقید باشد. بنابراین، در این گفتار، در راستای تحلیل رویکرد کیفی بودن، دو مؤلفه را مدنظر و مورد تحلیل قرار می‌دهیم: ارتباط کیفی بودن مقررات و عقلانیت؛ همچنین، تحلیل اخلاقی رویکرد کیفی بودن و ارائه اجمالی برخی مصادیق مقررات کیفری در ایران از باب تمثیل که رویکرد کیفی بودن در مورد آن‌ها رعایت نشده است.

۱-۲-۱. ارتباط کیفی بودن مقررات و عقلانیت

حقوق جدید به عقلانیت گرایش دارد و تعبدگریز است (جعفری تبار، ۱۳۸۸: ۵). «عقلانیت»^۱ مفهومی انتزاعی است و اختلاف‌نظرهای فراوانی در مورد آن وجود دارد؛ برخی آن را به معنی تبعیت کامل از استدلال صحیح دانسته‌اند و برخی دیگر، آن را به استفاده ابزار مناسب برای رسیدن به اهداف مورد نظر تعریف کرده‌اند و به این ترتیب، تعاریف متعددی از عقلانیت ارائه شده است. با توجه به این ملاحظات، از ورود به بحث راجع به گزینش تعریف واحدی از عقلانیت در این نوشتار اجتناب شده است و به جای آن، برخی اوصاف عقلانیت با استناد به نظریه یکی از صاحب‌نظران این موضوع ارائه می‌شود (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۲). در تبیین مفهوم عقلانیت و ارتباط آن با کیفی بودن قانون، استناد به نظریه ماریو بونگه^۲ در این زمینه خالی از فایده نیست و رعایت آن برای قانون‌گذاران در هر نظام حقوقی باعث انسجام مقررات، مقبولیت و احترام هرچه بیشتر به آن نظام می‌گردد. با تأکید بر این نکته که عقلانیت در قانون‌گذار بر عقلانیت در فرایند قانون‌گذار و کنترل آن تأکید دارد (عبدالله زاده شهر بابکی، ۱۳۸۵: ۱۶)، دلیل و اهمیت مسئله آن است که ابهام قانون و کلی‌گویی‌های آن، دست مجریان را در تعرض به حقوق و آزادی‌های شهروندان و تغییر مرز میان حقوق و تکالیف و امتیازات و محدودیت‌های آنان باز می‌گذارد. ابهام قانون عملاً، آثار اخلاقی قانون را زائل یا دست‌کم مختل می‌سازد، به گونه‌ای که نظام حقوقی مشتمل بر مجموعه‌ای از مقررات مبهم را می‌توان با وضعیت بی‌قانونی مقایسه کرد و حتی وضعیت اخیر را بر وجود چنین نظامی ترجیح داد. در کشور ما نه قانون‌گذار آشنایی و التزام چندانی به چنین مسئله مهمی دارد و نه راه‌کار قانونی مشخصی برای ارزیابی و بازرسی تصمیمات آنان از این حیث وجود دارد. ابهام قانون باعث اختلاف آرا می‌شود و فرصت‌های زیادی از دادگاه‌ها و به‌خصوص، دیوان عالی کشور در مقام صدور آرای اصراری و یا وحدت رویه می‌گیرد که به نوبه خود، اطلاع دادرسی را دربرخواهد داشت و آنچه لطمه می‌بیند، حقوق و آزادی‌های اشخاص است. بنابراین، از آنجا که مخاطب مقررات کیفی عموم مردم می‌باشند، قانون‌گذار باید در تدوین قانون، با زبان و ادبیات روز جامعه و با کلمات و عبارات ساده و با رعایت قواعد نگارشی و ادبی، قانون‌گذاری کند.

۲-۲-۱. رهیافتی اخلاقی به کیفی بودن مقررات و معیار آن

به نظر می‌رسد رعایت کیفی بودن مقررات از سوی قانون‌گذار، قاعده‌ای اخلاقی است؛ کما اینکه در مباحث فلسفی و اخلاقی معاصر، ابتناء «اخلاق» بر صداقت، صراحت، عقلانیت و مسئولیت می‌باشد (با اندکی دخل و تصرف). با تأمل در مفهوم رویکرد کیفی بودن، به نظر

1. Rationality

2. Mario Bunge (1919-2020)

می‌رسد ابتداء آن نیز بر صراحت و عقلانیت و مسئولیت است. در گذر زمان، از دانش اخلاق سه تلقی و تعریف موجود است؛ اما با توجه به هدف این نوشتار، آنچه مد نظر ما است، تعریف اخلاق به بایسته‌های رفتاری و فضایل خلقی است؛ این دیدگاه، راه ایجاد منش را کنش به حساب می‌آورد؛ به این معنی که فرد با تکرار رفتار و کنش اخلاقی می‌تواند به منش و فضیلت اخلاقی راه یابد. بنابراین، تلقی، هدف اخلاق، مسئولیت‌های کنشی و شایستگی منشی است. مسئولیت، پیش‌فرض هر گفتمان اخلاقی است. قانون‌گذاری، تصمیمی ارادی و آگاهانه است و اقدامات ارادی در معرض ارزش‌دواری اخلاقی بوده و مشمول الزامات اخلاقی قرار می‌گیرند؛ لذا، با لحاظ مسئولیت اخلاقی قانون‌گذار، رعایت کیفی بودن مقررات را رفتاری درست و نیک قلمداد می‌کنیم و طبعاً، رعایت‌نکردن کیفیت قانون را امری قبیح می‌دانیم. در واقع با این ضابطه، کیفیت مقررات را مورد داوری اخلاقی قرار می‌دهیم که بدون نیاز به تصریح در مقررات، ضروری است قانون‌گذار به آن مقید باشد. امروزه، «حد اعلا صراحت»^۱ در تقریر مقررات قانونی از جمله وظایف اخلاقی حقوقی قانون‌گذاران به شمار می‌رود و قانون متصف به این وصف قانونی، مترقی و مبتنی بر اصول دموکراسی تلقی می‌شود. هدف از صراحت و شفافیت قوانین، حاکمیت قانون است (فرامرز قراملکی و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۱).

قانون‌گذار در ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از مفهوم کلی و تفسیرپذیر «تهدیدکننده امنیت و آسایش عمومی جامعه» استفاده کرده است؛ با این توضیح که اگر ضابطان دادگستری هنگام بازرسی محل، ادله، اسباب و آثار جرم دیگری را که تهدیدکننده امنیت و آسایش جامعه است، مشاهده کنند، ضمن حفظ ادله و تنظیم صورت‌مجلس، بلافاصله مراتب را به مرجع قضایی صالح گزارش و وفق دستور وی عمل می‌کند. همچنین، در این خصوص، تعریف و معیاری برای شناسایی مفهوم مذکور ارائه ننموده است؛ یا در ماده ۱۱۴ همان قانون، از مفاهیم کلی و تفسیرپذیر مانند «سلامت»، «امنیت جامعه» و «نظم عمومی» استفاده کرده است. به علاوه، شاخصه‌ها و ملاک‌های احراز فعالیت آسیب‌زا به منافع عمومی را مشخص ننموده است؛ یا در ماده ۴۸۲ همان قانون، ذیل اعاده دادرسی، ترکیب مبهم و گسترده «مسلمات فقهی» را استعمال کرده است.

یا در ماده ۱۴ قانون جرائم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸، مقرر شده است که هر کس به وسیله سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا حامل‌های داده محتویات مستهجن را منتشر، توزیع یا معامله کند یا به قصد تجارت یا افساد، تولید یا ذخیره یا نگهداری کند، در صورت اثبات، به مجازات مقرر در آن ماده محکوم خواهد شد؛ در حالی که مفهوم اصطلاح «محتویات مستهجن»^۲ در این مقرر دقیقاً، مشخص نمی‌باشد و دامنه آن بسیار گسترده است؛ همچنین، به نظر می‌رسد

1. Maximum Certainty
2. Obscenity

قانون‌گذار در استعمال این اصطلاح در مقرر فوق به کیفیت، مفهوم و قرین‌شناسی آن توجه نکرده است. فرض کنید کسی در سامانه فوق، عکس‌های ورزش زنان و یا هنر بدن^۱ را نگهداری کند و چه بسا، عنوان وسیع محتویات مستهجن مذکور در ماده فوق، از نظر مقام رسیدگی‌کننده شامل این موارد نیز گردد. همچنین، به نظر می‌رسد قانون‌گذار به تفاوت مفهوم هرزه‌نگاری^۲ و محتویات مستهجن توجه نکرده است. شاهد بر مدعای ما، نظر برخی نویسندگان و شارحان حقوقی است که در مقام شرح این مقرر نوشته‌اند: «این جرم را در عرف حقوقی با نام هرزه‌نگاری می‌شناسند»؛ در حالی که امروزه، در دنیا به همه انواع هرزه‌نگاری، عنوان مستهجن اطلاق نمی‌گردد. همچنین، بین نمایش سکس و مطلب مستهجن نیز تفاوت وجود دارد.^۳

قانون‌گذار در بعضی مواد قانون مجازات از «مال» گفتمان نموده است، مانند ماده ۲۶۷ و بندهای متعدد ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و نیز مواد ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۶۲ و ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات ۱۳۷۵ و نیز ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷. گاه در یک ماده از مال و هم از «نوشته» سخن گفته است، مانند ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات ۱۳۷۵ و گاه از «شیء» سخن گفته است، مانند ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات ۱۳۷۵. این نوع قانون‌گذاری مبهم باعث اظهارنظرهای مختلفی در خصوص این مسئله شده است که آیا اموال عرفی می‌تواند موضوع این جرائم قرار گیرد یا خیر؟ در ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر شده است در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است، طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی عمل می‌شود؛ یعنی قاضی مجاز است به منابع فقهی مراجعه کند؛ منابعی که دقیقاً، مشخص نیست و نیز آحاد مردم به آن دسترسی ندارند و در قانون جزایی کشور هم بدون هرگونه ابهام، جرم‌انگاری تعریف و اطلاع‌رسانی نشده است؛ مگر نبایستی که مشمولان مقررات - مردم - از وجود آن مطلع باشند و معنای آن را درک کنند؟ مگر ما قانون را برای قضات، فقها و

1. Body art

2. Pornography

۳. در رویه قضایی ایالات متحده، به کیفیت مفاهیم فوق توجه خاصی شده است که با هدف تبیین دقیق‌تر ذیلاً، تفصیل آن می‌آید. بر اساس اعلام دادگاه عالی ایالات متحده: «نمایش سکس، به عنوان نمونه در هنر، ادبیات و کارهای علمی، به‌خودی‌خود دلیل کافی برای نادیده‌گرفتن محافظت قانونی محتوا بر طبق قانون آزادی بیان و نشر نیست» (Kronhausen, 1959:145). واژه مستهجن، بر طبق تعریف دادگاه عالی ایالات متحده در سال ۱۹۷۳، دارای سه ویژگی است: اول، مرتکب خواهان یک علاقه انحرافی جنسی است؛ دوم، رفتار جنسی را به شیوه آشکارا توهین‌آمیز نمایش می‌دهد؛ سوم، فاقد ارزش ادبی، هنری، سیاسی و علمی است؛ بنابراین، هر محتوایی برای اینکه از نگاه قانون، مستهجن شناخته شود، باید سه ویژگی فوق را دارا باشد. این به آن معنی است که چیزی می‌تواند هرزه‌نگارانه باشد، اما مستهجن نباشد؛ مانند فیلم بی‌پرده جنسی که به منظور آموزش به دانشجویان علوم پزشکی، تولید و یا نگهداری و یا عرضه شده است؛ یا فیلم و یا کتاب دارای ارزش هنری و یا ادبی که حاوی محتوای صریح جنسی است (Cline, 2001).

حقوق دانان می‌نویسیم؟ در ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر شده است که هرکس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایرکردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آن‌ها گردد، به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی یا سبب اشاعه فحشا یا فساد در حد وسیع گردد، مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد. قانون‌گذار در وضع این ماده با استفاده از عبارات کلی و قابل توسعه مانند گسترده، شدید، عمده، وسیع به رویکرد کیفی بودن، مقید نبوده است.

۱-۲-۳. ارتباط اهداف اجرای مجازات با شاخص‌های کیفی بودن قانون

اجرای مجازات در نظام‌های کیفری صرفاً، یک فرآیند اداری یا عملیاتی برای اعمال تصمیمات دادگاه‌ها نیست، بلکه مرحله‌ای اساسی در تحقق عدالت کیفری و تضمین حقوق بنیادین افراد به‌شمار می‌آید. اهمیت این مرحله در آن است که مجازات‌ها، فارغ از نحوه تعیین یا صدور حکم، تنها زمانی می‌توانند اثرات بازدارنده، اصلاحی یا ترمیمی خود را به طور کامل برجای گذارند که اجرای آن‌ها از کیفیت و کارآمدی لازم برخوردار باشد. به بیان دیگر، اهداف اجرای مجازات در یک نظام حقوقی، زمانی تحقق پیدا می‌کنند که شاخص‌های کیفی بودن قانون در فرآیند اجرا رعایت شود. این ارتباط، نه صرفاً یک پیوند نظری، بلکه یک وابستگی ماهوی است؛ به گونه‌ای که فقدان کیفیت در اجرا، حتی در صورت وجود اهداف متعالی در مرحله تقنین، می‌تواند به ناکامی نظام کیفری بینجامد. در ابتدا، لازم است به طور خلاصه به مهم‌ترین اهداف اجرای مجازات پرداخته شود. این اهداف را می‌توان در سه دسته کلی جای داد: بازدارندگی (عام و خاص)، اصلاح و بازپروری محکوم‌علیه و تحقق عدالت و ترمیم آسیب‌های اجتماعی. بازدارندگی عام به تأثیر اجرای مجازات بر افکار عمومی و کاهش تمایل به ارتکاب جرم در سطح جامعه اشاره دارد، در حالی که بازدارندگی خاص بر کاهش احتمال تکرار جرم از سوی محکوم‌علیه متمرکز است. اصلاح و بازپروری نیز به تلاش برای تغییر نگرش‌ها و رفتارهای مجرمانه و بازگرداندن بزهکار به زندگی عادی و قانونمند مربوط می‌شود. نهایتاً، تحقق عدالت و ترمیم، بُعدی کلان‌تر است که بر بازگرداندن نظم مختل شده اجتماعی و جبران خسارت‌های مادی و معنوی ناشی از جرم تمرکز دارد (عالم زاده نوری، ۱۳۹۶: ۱۷).

شاخص‌های کیفی بودن قانون در حوزه اجرای احکام کیفری، مجموعه‌ای از معیارها هستند که نشان می‌دهند یک نظام اجرای مجازات تا چه اندازه منطبق با استانداردهای حقوق بشری،

اصول دادرسی عادلانه و الزامات کارآمدی است. این شاخص‌ها معمولاً، شامل مواردی چون شفافیت، قابلیت پیش‌بینی، انسجام و هماهنگی، تناسب، کارآمدی، رعایت حقوق محکوم‌علیه و نظارت مؤثر می‌شوند. هر یک از این شاخص‌ها نه تنها کیفیت اجرای مجازات را تضمین می‌کنند، بلکه به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در تحقق اهداف آن مؤثر هستند. برای تبیین این ارتباط، باید بررسی شود که چگونه هر یک از اهداف اجرای مجازات، وابسته به رعایت یک یا چند شاخص کیفی است و در صورت فقدان آن، تا چه اندازه کارکرد خود را از دست می‌دهد (فرحی، ۱۴۰۰: ۲۷). اصلاح محکوم‌علیه نیازمند آن است که نظام اجرای مجازات صرفاً به اعمال مجازات بدنی یا سالب آزادی محدود نشود، بلکه تدابیری حمایتی و بازپرورانه را نیز دربرگیرد. این امر ارتباط مستقیم با شاخص کارآمدی دارد، زیرا کارآمدی در اجرای مجازات تنها به معنای اجرای سریع و بدون نقص حکم نیست؛ بلکه شامل استفاده بهینه از منابع و اتخاذ روش‌های مؤثر برای بازگشت فرد به جامعه نیز می‌شود. برنامه‌های آموزشی، حرفه‌آموزی، مشاوره روانشناختی و مددکاری اجتماعی نمونه‌هایی از ابزارهایی هستند که در چارچوب اجرای کیفی مجازات می‌توانند به تحقق هدف اصلاحی کمک کنند. در این میان، شفافیت و قابلیت پیش‌بینی نیز نقش دارند، چرا که محکوم‌علیه باید بداند در صورت همکاری و پیشرفت در مسیر اصلاح، از چه امتیازات یا تخفیف‌هایی برخوردار خواهد شد. عدالت کیفری نه تنها در مرحله محاکمه، بلکه در مرحله اجرا نیز باید رعایت شود؛ برای مثال، اصل تناسب نه تنها بین جرم و مجازات، بلکه بین نحوه اجرا و شرایط فردی محکوم‌علیه باید لحاظ گردد. اجرای یکسان احکام بدون توجه به وضعیت خاص محکوم‌علیه (مانند بیماری، سن یا وضعیت خانوادگی) می‌تواند عدالت مادی را نقض کند. انسجام و هماهنگی در اجرای احکام نیز ضروری است، زیرا پراکندگی و تعارض رویه‌ها در نهادهای مختلف اجرایی می‌تواند موجب تبعیض یا بی‌نظمی در تحقق عدالت شود. علاوه بر این، شفافیت در اطلاع‌رسانی به بزه‌دیده و جامعه در خصوص مراحل اجرای حکم، اعتماد عمومی را افزایش داده و به ترمیم روابط اجتماعی کمک می‌کند (فیض، ۱۳۸۷: ۹)؛ باید توجه داشت که این ارتباط یک‌سویه نیست. همان‌گونه که رعایت شاخص‌های کیفی بودن قانون موجب تحقق اهداف اجرای مجازات می‌شود، تعریف و اولویت‌بندی این اهداف نیز می‌تواند به ارتقاء کیفیت قوانین و رویه‌های اجرایی منجر گردد؛ برای مثال، اگر هدف اصلی نظام کیفری در یک مقطع تاریخی اصلاح و بازپروری باشد، قانون‌گذار ناگزیر خواهد بود شاخص‌های مرتبط با حمایت از محکوم‌علیه و کارآمدی برنامه‌های بازپروری را تقویت کند. برعکس، اگر هدف غالب بازدارندگی عام باشد، ممکن است بر شفافیت و قطعیت اجرا بیشتر تأکید شود. این تعامل پویا نشان می‌دهد که اهداف و شاخص‌ها باید به صورت هماهنگ و متوازن طراحی شوند. در



صورتی که بین اهداف اجرای مجازات و شاخص‌های کیفی بودن قانون هماهنگی وجود نداشته باشد، پیامدهایی جدی بر کل نظام کیفری مترتب خواهد شد. فقدان کیفیت در اجرا می‌تواند به ناکارآمدی کامل اهداف منجر گردد؛ برای نمونه، در بسیاری از کشورها مشاهده شده است که مجازات‌های سنگین حبس به دلیل شرایط نامناسب زندان‌ها و نبود برنامه‌های بازپروری، نه تنها موجب اصلاح محکومان نمی‌شود، بلکه نرخ تکرار جرم را افزایش می‌دهد. به همین ترتیب، عدم شفافیت و تبعیض در اجرا می‌تواند اعتماد عمومی به دستگاه قضایی را به شدت تضعیف کرده و اثر بازدارندگی عام را از بین ببرد. یکی از نکات اساسی در پیوند میان اهداف و شاخص‌های کیفی بودن قانون، ضرورت ارزیابی مستمر عملکرد نظام اجرای مجازات است. این ارزیابی باید بر مبنای داده‌های آماری دقیق، پژوهش‌های علمی و بازخورد از ذی‌نفعان مختلف (محکومان، بزه‌دیدگان، کارکنان دستگاه قضایی و جامعه مدنی) انجام شود. نتایج این ارزیابی‌ها می‌تواند نشان دهد که آیا شاخص‌های کیفی موجود در قانون و رویه‌ها توانسته‌اند اهداف تعیین شده را برآورده کنند یا خیر. در صورت وجود شکاف، اصلاح قوانین یا تغییر رویه‌های اجرایی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (مؤذن زادگان و رهدارپور، ۱۳۹۷: ۱۲).

۲. شاخص‌های کیفی بودن قوانین

کیفیت قوانین کیفری یکی از ارکان اساسی در تضمین کارایی نظام عدالت کیفری و حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان به شمار می‌آید. کیفیت قانون به معنای درجه‌ای است که یک قانون توانایی تحقق اهداف مورد نظر حقوقی، اجتماعی و اخلاقی خود را دارد و در عین حال، با معیارهای عدالت، شفافیت و قابلیت اجرایی بودن سازگار است. در حوزه حقوق کیفری، کیفیت قانون اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند؛ زیرا قوانین کیفری به واسطه قاعده‌های محدودکننده آزادی‌های فردی، مستقیماً بر حیات و کرامت انسان‌ها تأثیرگذارند. تعریف کیفیت قوانین کیفری باید شامل چند بُعد باشد: وضوح و شفافیت مفاهیم، قابلیت پیش‌بینی آثار حقوقی، تناسب و عدالت در تعیین مجازات‌ها، قابلیت اجرا و انطباق با اصول حقوق بشر و ارزش‌های اجتماعی. قانون کیفری باکیفیت نه تنها بزه‌کار را به مجازات متناسب محکوم می‌کند، بلکه از تکرار جرم و بی‌عدالتی جلوگیری می‌کند و اعتماد عمومی به نظام قضایی را تقویت می‌نماید. بر اساس مبانی نظری حقوق کیفری و مطالعات تطبیقی، شاخص‌های مهم کیفیت قوانین کیفری عبارت‌اند از (عریضی، ۱۳۹۵: ۱۸):

۱-۲. شفافیت

شفافیت به معنای وضوح، روشنی و عدم ابهام در مفاد قانون است. قانون کیفری باید به گونه‌ای تنظیم شود که تمامی مخاطبان اعم از قضات، مجریان قانون و عموم مردم بتوانند به

آسانی مفاد آن را درک کنند و بدون سردرگمی، نسبت به حدود تکالیف و حقوق خود مطلع گردند. ابهام در قانون کیفری می‌تواند زمینه‌ساز تفسیرهای گسترده و ناعادلانه شود و به تبع آن، اجرای نامنصفانه و بی‌ثبات را به دنبال داشته باشد.

۲-۲. قطعیت

قطعیت قانون اشاره به تعیین و تثبیت کامل و بدون تردید مفاد قانونی دارد. این شاخص بیان می‌کند که قانون باید به گونه‌ای تدوین شود که اجرای آن کاملاً، قطعی و بدون امکان تفسیر متناقض باشد. قطعیت قانون تضمین‌کننده امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای قانونی است.

۲-۳. قابلیت پیش‌بینی

یکی از اصول مهم در حقوق کیفری، قابلیت پیش‌بینی آثار حقوقی اعمال است. این ویژگی به مردم و متقاضیان اجرای قانون اجازه می‌دهد که رفتارهای خود را با علم به عواقب حقوقی آن تنظیم کنند. قانونی که قابلیت پیش‌بینی نداشته باشد، نه تنها به نظم اجتماعی آسیب می‌زند؛ بلکه موجب ناامنی حقوقی و کاهش اعتماد عمومی می‌شود (فتحی و اقبالی، ۱۳۹۵: ۱۲).

۲-۴. دسترسی آزاد به اطلاعات

دسترسی آزاد به متن قانون و تفسیرهای رسمی آن، یکی از شاخص‌های مهم کیفیت است که امکان مشارکت اجتماعی در فرایند قانونگذاری و اجرای قانون را تسهیل می‌کند. این دسترسی به افزایش شفافیت، کاهش فساد و ارتقاء پاسخگویی در نظام قضایی کمک می‌کند.

۲-۵. عدالت و تناسب مجازات

قوانین کیفری باید در تعیین مجازات‌ها با عدالت و تناسب کامل همراه باشند، به طوری که مجازات‌ها نه بیش از حد سخت‌گیرانه باشند و نه بسیار سهل‌گیرانه؛ بلکه متناسب با شدت و نوع جرم تنظیم شوند. این موضوع موجب حفظ کرامت انسانی و ارتقای پذیرش اجتماعی قانون می‌شود.

۲-۶. قابلیت اجرا و عملیاتی بودن

قانون باید به گونه‌ای تنظیم شود که قابلیت اجرای عملی داشته باشد و نهادهای مرتبط بتوانند به راحتی آن را پیاده کنند. قوانین غیرقابل اجرا موجب بروز تعویق‌ها، تضادها و بی‌عدالتی می‌گردند.

۳. اصل شفافیت و قطعیت قانون در قوانین کیفری

اصل شفافیت از اصول بنیادین حاکم بر هر نظام حقوقی سالم است و به ویژه، در حقوق کیفری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شفافیت به معنای فراهم آوردن زمینه‌ای است که قانون به صورت کاملاً واضح، قابل فهم و بی‌ابهام برای عموم مردم قابل دسترس باشد. این اصل ضمن ایجاد امنیت حقوقی، به پیشگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی و تبعیض در اجرای قانون کمک می‌کند. شفافیت قانون کیفری امکان فهم دقیق حدود و مرزهای قانونی را برای تمامی افراد جامعه فراهم می‌کند و بدین ترتیب، هر شهروند می‌تواند بداند که کدام رفتارها مجاز و کدام غیرمجاز است. این آگاهی، پیشگیری از ارتکاب جرم را تقویت کرده و به کاهش موارد سوءتفاهم و اعتراضات قانونی منجر می‌شود. در نظام‌های قضایی مختلف، فقدان شفافیت در قوانین کیفری عامل مهمی در نقض حقوق بشر، اجرای ناعادلانه احکام و بروز تعارضات حقوقی بوده است. از این رو، در اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز بر اهمیت شفافیت قوانین کیفری تأکید شده است (عریضی، ۱۳۹۵: ۱۳). نتیجه مستقیم اصل قطعیت حقوقی لزوم وضع قوانین حقوقی شفاف و دقیق است (رابینسون، ۲۰۱۴: ۵۷). این بدان معناست که جهت تضمین احترام به قانون و اجرای عملی آن، بایستی همگان آن را درک کنند و لذا، باید به اندازه کافی روشن و بدون ابهام باشد تا علاوه بر اینکه حجت را بر تابعان این قوانین تمام کرده و عذری در عدم اجرای آن در شرایط معمول باقی نگذارد، به شهروندان اطمینان حقوقی کافی دهد. اصل قطعیت حقوقی خود برآمده و از آثار پذیرش اصل حاکمیت قانون^۲ است (پوپسکو، ۲۰۰۸: ۱۱۲). تکامل جامعه و پیدایش حوزه‌های جدید قانون‌گذاری سبب رشد کمی قوانین شده و این تورم قانون‌گذاری تا اندازه زیادی اجتناب‌ناپذیر است. با این حال، مسأله اصلی این است که چگونه می‌توان قوانینی وضع نمود که اشکال کیفی نیز به توسعه کمی قوانین افزوده نشود. امروزه، اصل عدم استماع ادعای جهل به قانون با تردید مواجه است. در مقابل، کسی نمی‌تواند ادعا نماید که همه مقررات مربوط به خود را می‌شناسد و حتی هیچ حقوقدانی هم نمی‌تواند ادعا کند که همه حقوق را می‌داند. با این حال، در دادگاه، هیچ کس نمی‌تواند در دفاع از خود بگوید که از قانون آگاه نبوده است و یا آن را درست نفهمیده است؛ اما همین موضوع هم دیگر از نظر حقوقی قابل قبول نیست (برتران، ۱۳۹۱: ۲۶). عدم اطلاع از قانون و چنین ادعایی می‌تواند ناشی از عدم درک معنای قانون و به عبارتی، مبهم‌بودن قانون باشد. برای رفع این مشکل، مهمترین راه، ساده‌نویسی قوانین به نحوی است که هم برای شهروندان قابل فهم و درک باشد و هم از بار حقوقی و علمی قانون کاسته نشود؛ زیرا همواره

1. Robinson, William
2. Rule of law
3. Popescu; Ciora; Tandareanu

هر متن علمی مستلزم کاربرد واژگان و ادبیات خاص خود به صورتی است که قابلیت انتقال معانی و منظور قائل گفتار و تقریرات را داشته باشد؛ در غیر این صورت، آنچه که انتقال هم می‌یابد، گرچه ساده و روان بوده، ولی منظور گوینده نبوده و بنابراین، همان نتیجه حاصل می‌شود؛ یعنی باز هم معنی انتقال نمی‌یابد. از این نظر، قانون بایستی به شکلی نگارش یابد که به طور صریح، بر نظر مقنن دلالت کند. قانون بایستی به زبان و ساختاری نوشته شود که برای همه مردم قابل فهم بوده و در مرحله اجرا در دادگاه نیز قاضی را با سرگردانی مواجه نسازد. در قانون‌نویسی، از هر چیزی که سبب اجمال و ابهام معنای قانون باشد، باید پرهیز نمود. سزار بکاریا نیز در لزوم اهمیت ساده‌نویسی قانون اعتقاد دارد که قانون بایستی به زبانی نوشته شود که به صورت یک کتاب مأنوس و دست‌یافتنی برای مردم بدل شود. از نظر وی، هر اندازه که دسترسی به قوانین و توانایی فهم قانون بیشتر باشد، به همان اندازه از میزان جرائم کاسته می‌شود (بکاریا، ۱۳۸۵: ۸۹). در خصوص اهمیت ساده‌نویسی و پرهیز از کاربرد عبارات مبهم و مغلق، مونتسکیو نیز معتقد است که انشاء و مضامین قانون باید صریح باشد. بهترین نمونه برای نشان دادن یک قانون صریح، الواح دوازده‌گانه است که تمام اطفال رومی آن را فراگرفته و حفظ می‌کردند؛ ولی، برعکس، قانون ژوستینین امپراتور رم به قدری غیرصریح و پیچیده بود که لازم شد آن را خلاصه نمایند. قوانین هرگز نباید به شکلی باشند که قانون‌گذار نبوغ استدلالی و منطقی خود را در آن به کار برد، زیرا قوانین برای کسانی نوشته می‌شوند که فهمشان کم است و فقط دلایل ساده و عادی را می‌توانند بفهمند» (مونتسکیو، ۱۳۶۲: ۴۵).

۳-۱. اصل شفافیت

در صورتی که مقررهای صراحت و شفافیت کافی را نداشته باشد و به عبارتی، مبهم باشد، برخلاف فلسفه وضع قانون و در واقع، نقض غرض است. با وضع قانون نمی‌توان وظیفه مقنن را تمام شده دانسته و از آن پس، تمام مسئولیت فهم اجرای قانون را متوجه شهروندان و قضات دانست؛ بلکه در اصل، کیفیت نقطه متمرکز از متابعت یا عدم متابعت شهروندان از قانون به سمت چگونگی وضع قانون و در واقع، از شهروندان و حتی قضات به سمت قانون‌گذار تغییر یافته است. بنابراین، وضع قانون مستلزم شرایط و دانشی است که قانون‌گذاران بایستی واجد آن باشند و در غیر این صورت، مسئولیت عدم اجرای صحیح قانون بایستی متوجه مقنن باشد. بر این اساس، هر اندازه برای یک دولت یا نهاد قانون‌گذاری حقوق بشر و آزادی‌ها و قدرت انتخاب فردی اهمیت داشته باشد، به همان میزان از مسئولیت تابعان کاسته شده و بر مسئولیت مقنن یا دولت افزوده می‌شود. این امر به دلیل احیای حقوق فردی خصوصاً، پس از قرن هجدهم به بعد است. در این دوره، فردگرایی حقوقی تبدیل به نیروی بازدارنده مهمی در مهار دولت به عنوان قدرت بلامناع در اعمال کنترل اجتماعی شده است.

قدرت فردگرایی و توجه بیشتر به تابعان قوانین از منظر حقوق محوری و تمرکز هرچه بیشتر بر قانون گذاران و مجریان قانون با رویکرد وظیفه گرایی در قرن های ۱۹ و ۲۰ بسیار افزایش یافته است و امروزه، نیز فردگرایی حقوقی همراه با کنترل اجتماعی حقوقی به عنوان ابزار محدود کننده فردگرایی در تواناسازی انسان در جامعه سازمان یافته، اساس یک جامعه مدرن محسوب می گردد (دنيس^۱، ۱۹۹۷: ۲۶۷). این تفسیر با واقعیات جوامع جدید نیز سازگارتر است؛ جوامعی که اساس آنها را مردم تشکیل داده و به نوعی، فردگرایی پایه و اساس حکومت محسوب شده و به عبارت دقیق تر، فردگرایی در قلمرو حاکمیت منعکس می شود. بنابراین، توجه به حقوق تابعان به بخش مهمی از حاکمیت قانون^۲ در دولت های لیبرالی تبدیل شده و لذا، محدودیت های کیفری تنها باید توسط نمایندگان مردم تعیین شده و فقط با وضع چنین قواعدی آن هم به طور کاملاً روشن و بدون ابهام، به نحوی که مبین اراده جمعی باشد، مشروعیت می یابد. بنابراین، شفافیت قانون و لزوم رعایت آن نهایتاً، مبتنی می شود بر اصل حاکمیت قانون که آن نیز خود یکی از دستاوردهای حقوق بشر و اجرای حاکمیت قانون از لوازمات حقوق بشر به حساب می آید (پردسکو^۳ و سافتا^۴، ۲۰۱۳: ۱۴). بنابراین، قانون مبهم از آن جهت که اصل حاکمیت قانون را نشانه رفته و متزلزل می کند، نمی تواند همچون قانون صریح و شفاف قابلیت اجرا داشته باشد. در همین راستاست که در حقوق آمریکا، قوانین غیرشفاف و خصوصاً، مقرره کیفری مبهم بر اساس «اصل بی اعتباری به دلیل ابهام»، فاقد اعتبار بوده و در واقع، چنین وضعیتی در حکم عدم وضع قانون است (هاریمان^۵، ۱۹۵۳: ۱۵). در این موارد، از نظر این سیستم حقوقی، قانون ویژگی های لازم برای تلقی شدن به عنوان یک قانون قابل اجرا در نظر گرفته می شود؛ برای مثال، در خصوص مفهوم گانگستر و گروه تبهکاران که می تواند عضویت در آنها، قانوناً فرد را در معرض مجازات مضاعف قرار دهد، محاکم به دلیل آنکه تعریف شفاف از آن نه در قوانین موضوعه و نه در کامن لا بعمل نیامده است، قانون مورد نظر را مشمول دکترین «ابطال به دلیل ابهام» قرار می دهند.^۶ ابطال به دلیل ابهام در حقوق آمریکا سابقه بیشتری در محاکم این کشور دارد. در مثالی دیگر در پرونده «پاپاچریستو^۷»، موضوع مورد بررسی^۸، قواعدی بود که بر اساس

1. Dennis, Ian
2. Rule of law
3. Predescu, Ion
4. Safta, Marieta
5. Harriman, David Bruce
6. Edelman v. California, 344 U.S. 357, 1953.
7. Papachristou

۸. در این پرونده، موضوع اصلی مورد بررسی فهم مصادیق متعدد یک مفهوم کیفری و نیز پاسخ به این سؤال اساسی بوده است که این رفتارهای متفاوت و بعضاً غیرهمگون، با چه نوع و میزان از قصد قابل تحقق است که تا آن زمان، در حقوق این کشور محل بحث بوده و چندان روشن نبوده است.

آن، امکان محکومیت کیفری برخی از افراد به دلیل اعمال کمتر خطرناک فراهم می‌شد؛ از قبیل: افراد بی‌خانمانی که گدایی می‌کنند یا شبگردهای معمولی افرادی که بدون هیچ هدفی پرسه می‌زنند، افراد علاف و هرزه‌گرد، کسانی که از روی عادت زمان خود را در روسپی‌خانه‌ها یا قمارخانه‌ها و یا دیگر مکان‌هایی که نوشدنی‌های الکلی سرو می‌شود، سپری می‌کنند؛ اما عادتاً، از نظر اقتصادی، به همسران یا کودکانشان متکی هستند. در این خصوص، قاضی «داگلاس»^۱ چنین اعلام داشت که چنین قانونی بی‌اعتبار است؛ زیرا بر اساس این قانون، روشن نیست که برای تحقق این جرائم، چه نوع و میزانی از قصد و نیت نیاز است؛ بنابراین، در صورت اعمال این قانون، امکان دستگیری‌های خودسرانه و گاه و بیگاه و بی‌جهت پلیس فراهم شده و همچنین، منجر به محکومیت‌های بی‌اساس و خلاف موازین حقوقی توسط قضات خواهد شد؛ لذا، بایستی به ابطال چنین مصوبه‌ای به دلیل ابهام، رأی داد.^۲ وضع قانون بایستی به گونه‌ای باشد که مدلول آن با کمترین تلاش قابل‌درک و فهم باشد، اما اینکه چگونه می‌توان دلیل کافی برای این الزام جستجو نمود و به عبارت دیگر، چه دلایلی برای این الزام وجود دارد و شفافیت قانون از چه اصول و مبانی حقوقی برداشت می‌شود؟ در اینجا، دو مورد از مهمترین مبانی این اصل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۲. قطعیت قانون

قطعیت قانون به معنای تثبیت و ثبات قوانین در جهت اطمینان‌بخشی به شهروندان و نهادهای قضایی است. قطعیت قانون باعث می‌شود که مردم بتوانند به پیش‌بینی رفتارهای قانونی خود و سایرین پردازند و تصمیم‌گیری‌های خود را بر اساس قوانین پایدار و مشخص اتخاذ کنند. اصل قطعیت به معنای مقابله با تفسیرهای گسترده، متناقض و ناگهانی است که می‌تواند منجر به عدم اطمینان و اختلال در نظم حقوقی شود. در حقوق کیفری، قطعیت قانون اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا احکام کیفری می‌تواند حیات فرد را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، عدم قطعیت در قانون کیفری باعث آسیب به کرامت انسانی و افزایش احتمال اجرای ناعادلانه مجازات‌ها می‌گردد. به علاوه، قطعیت قانون موجبات احترام به حقوق متهمان را فراهم می‌آورد و از تصمیمات سلیقه‌ای و ناعادلانه جلوگیری می‌کند. در کنار شفافیت، قطعیت، مهم‌ترین اصل، امنیت حقوقی است که موجب ثبات نظام قضایی و ارتقای اعتماد عمومی می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایل توجیهی شفافیت قانون را اصل قطعیت «قانون» دانسته‌اند. این اصل که دارای یک ساختار پیچیده است، در حقیقت این مطلب را بیان می‌کند که باید از شهروندان در مقابل تهدیدی که از طرف قانون ممکن است متوجه آنها شود و نیز عدم امنیتی

1. Douglas

2. Papachristou v. City of Jacksonville, 405 U.S. 156, 1972.

که ممکن است در نتیجه اجرای قانون به وجود بیاید، حمایت کرد. این اصل در سطح عمومی جامعه و در برخورد با مسائل مربوط به حقوق بشر بیشتر به وجود می‌آید. از نظر دیوان عدالت اروپا، اصل قطعیت قانون را باید بخشی از قانون جامعه دانست که در واقع، ممنوعیت برای نهادهای حاکم در یک کشور در اعمال قدرت قانون‌گذاری برای اعمال حکومت محسوب می‌شود.^۱ همین رویکرد را دیوان اروپایی حقوق بشر نیز پذیرفته است؛ برای مثال، در رأی پرونده مارکس علیه کشور بلژیک، دیوان بر لزوم و اهمیت اصل قطعیت حقوقی و رعایت آن توسط کشورهای عضو تأکید نموده است.^۲ در خصوص اهمیت اصل قطعیت قانونی، تأکید دیوان به همین پرونده ختم نمی‌شود. در برخی دیگر از آراء، دیوان به اهمیت و تأثیر اصل قطعیت قانونی در تضمین اصل حاکمیت قانون پرداخته است. در این دسته از آراء، لزوم قطعیت روابط حقوقی که دلالت بر تضمین روابط حقوقی میان شهروندان و آثار قانونی ناشی از آن دارد، نیز از اصل قطعیت قانون نتیجه گرفته است.^۳ از دیگر نتایجی که می‌توان از اصل قطعیت قانون گرفت، برخی از اصول و چارچوب‌های متقن حقوق کیفری است؛ از جمله منع توسل به قیاس و عدم عطف بامسابق‌کردن قانون (ویداء، ۱۹۹۴: ۹۳). یکی از مسائل مهم مربوط به اصل قطعیت قانونی این است که باید خود مبتنی بر قانون اساسی باشد و به عبارت دیگر، باید دارای جایگاهی فراتر از قوانین عادی بوده و در سطح قانون اساسی تضمین گردد. در این صورت، علاوه بر اینکه اعتماد عمومی به سیستم حقوقی تضمین می‌شود، از سوءاستفاده و نادیده‌انگاشته‌شدن تفکیک قدرت قانون‌گذاری از یک سو و سیستم قضایی و اجرایی از سوی دیگر و در نتیجه، معطل ماندن این اصل مهم جلوگیری می‌شود؛ بنابراین، تنها در این صورت است که می‌توان اصل حاکمیت قانون را نیز تضمین نمود. مفهوم اصل قطعیت این است که قانون بایستی در داللتش قطعی و ثابت باشد و موضوعات قانون بایستی کاملاً، مشخص و مسلم‌الصدور باشد. در نتیجه، این اصل تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های تابعان قانون می‌شود. گرچه آنچه از قانون ناشی می‌شود، ممنوعیت رفتار شهروندان است؛ با این حال، در فرض لزوم و ضرورت تعیین چنین محدودیت‌هایی، عدم تسری آنها به موارد دیگر نهایتاً، به تضمین امنیت و آزادی شهروندان می‌انجامد. اگر آنچه را که بر اساس قانون قابل اجرا انجام می‌دهیم، هر آن در معرض نقض قرار بگیرد، هر گونه پیش‌بینی از رفتار غیرممکن شده و در نتیجه، خود وجود قانون به‌مثابه تهدید تلقی خواهد شد؛ زیرا اعتماد به قطعیت حقوق و ثبات جریان مدنی کاهش می‌یابد (الیسکو، ۱۹۶۷: ۶۷). در نتیجه، قانون بایستی به شیوه‌ای تنظیم گردد که دقیقاً، مرز حقوق و آزادی و ممنوعیت‌ها را تعیین نماید. چنین تکلیفی برای

1. Case C-381/97, Belgocodex; Collection, 1998.
2. Marcks, V. Belgium, 1979.
3. Brumarescu, .Romanin, 2000.
4. Ioan Vida
5. Eliescu, M

قانون‌گذار تنها زمانی انجام خواهد شد که قانون با صراحت و شفافیت کامل تنظیم شود. قانون شفاف و صریح به روشنی مشخص می‌کند چه عملی و تا چه اندازه ممنوع شده است. به همین دلیل است که بدون التزام به قطعیت قانون نمی‌توان انتظار قوانین شفاف داشت.

با این حال، باید توجه داشت که بعضاً، انتظار وضع قوانین صددرصد شفاف و بدون هیچ ابهامی و در واقع، وجود قطعیت مطلق، انتظار معقولی نمی‌باشد؛ زیرا عمومیت و گستردگی مصادیق و عدم امکان تشخیص تمام مصادیق یک مقرر قانونی در عمل، ذات برخی از ممنوعیت‌های قانونی است. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت چنین مقررات و قوانینی تمام مصادیق ممکن و حالت‌های آینده را پیش‌بینی نموده و بدون ابهام بیان کند؛ به همین دلیل، اغلب این قوانین نوع عمل را بیان می‌کنند و قاعده‌ای را برای شمول به مصادیق احتمالی تعیین می‌نمایند. در چنین وضعیتی، می‌توان ادعا نمود که تابعان قانون کاملاً، از سرنوشت رفتار خود آگاه نیستند؛ زیرا در زمان انجام رفتار مشخص نیست آیا رفتار اراده‌شده مشمول ممنوعیت قانونی است یا خیر؟ به همین دلیل، تکلیفی دیگر به عهده شهروندان قرار می‌گیرد که علاوه بر تکلیف تبعیت از امر و نهی قانون‌گذار است و آن تکلیف به تطبیق مصداق بر قاعده و تشخیص غیرقانونی بودن آن رفتار است. در خصوص غیرقابل اجتناب بودن چنین حالتی، دیوان اروپایی حقوق بشر در یکی از آرای خود چنین ابراز عقیده نموده که به علت اصل تعمیم‌پذیری قوانین، بعضاً محتوای آن‌ها نمی‌تواند از قطعیت مطلق برخوردار باشد. بنابراین، نمی‌توان به اعتبار عدم تعیین برخی از مصادیق در مقرر قانونی حکم به عدم شفافیت قانون صادر کرده و در نتیجه، قانون را به دلیل غیرکیفی بودن فاقد اعتبار مبنایی برای مداخله در حقوق دانست (فابریزیو^۱ و کلادیو^۲، ۲۰۰۷: ۱۰۲). بنابراین، نمی‌توان همواره همه پیامدها و مصادیق قانون را با قطعیت مطلق پیش‌بینی کرد؛ چنین قطعیتی گرچه مطلوب است، ولی در بسیاری از موارد غیرممکن است و حتی می‌تواند به عدم انعطاف‌پذیری قوانین منجر گردد.

بحث و نتیجه‌گیری

اجرای احکام کیفری نه صرفاً یک مرحله فنی و شکلی در دادرسی، بلکه نقطه تلاقی عدالت کیفری با واقعیت‌های اجتماعی است. کیفیت قوانین در این مرحله نقشی بنیادین در تحقق اهداف مجازات ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که قوانین روشن، منسجم و منطبق با اصول جرم‌شناسی می‌توانند از یک‌سو، موجب بازدارندگی و اصلاح مجرم شوند و از سوی دیگر، با کاهش استفاده از مجازات‌های سالب آزادی، به کاهش جمعیت کیفری یاری رسانند. در مقابل، قوانین مبهم یا بیش از حد سخت‌گیرانه، نه تنها مانع اصلاح و بازپروری بزهکار می‌شوند، بلکه با

1. De Francesco & Fabrizio
2. Radaelli & Claudio

افزایش بی‌رویه آمار زندانیان، چرخه بازتولید جرم و بی‌اعتمادی به نظام قضایی را تقویت می‌کنند. از منظر جرم‌شناختی، راهبردهای نوین سیاست جنایی اقتضا می‌کند که اجرای احکام کیفری بیش‌ازپیش بر اصولی چون فردی‌سازی مجازات، استفاده از جایگزین‌های حبس، توجه به کرامت انسانی و بازا اجتماعی کردن محکومان استوار شود. بدین ترتیب، ارتقای کیفیت قانون در حوزه اجرای احکام نه تنها به تحقق عدالت کیفری کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز پیشگیری از تکرار جرم، کاهش هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی نظام زندان و تقویت اعتماد عمومی به دستگاه قضایی خواهد بود. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که تحقق اهداف اجرای احکام کیفری در ایران در گرو بازنگری و ارتقای کیفیت قوانین موجود است؛ قوانینی که باید با بهره‌گیری از یافته‌های جرم‌شناختی و سیاست جنایی علمی، مسیر حرکت نظام عدالت کیفری را از حبس‌گرایی سنتی به سوی عدالت ترمیمی، بازپروری و کاهش جمعیت کیفری هدایت کنند.

یافته‌های این پژوهش به روشنی نشان می‌دهد که کیفیت قانون به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین نظام حقوقی، نقشی تعیین‌کننده در میزان موفقیت اجرای احکام کیفری دارد. در واقع، کیفیت قانون نه تنها به معنای انسجام زبانی و شکلی آن است، بلکه به کارآمدی عملی، تطابق با نیازهای جامعه و توانایی تحقق اهداف پیش‌بینی‌شده در سیاست کیفری نیز بازمی‌گردد. تحلیل داده‌ها و بررسی اسناد و مقررات موجود نشان داد که در نظام حقوقی ایران، کیفیت قوانین مرتبط با اجرای احکام کیفری در برخی حوزه‌ها مطلوب و در برخی موارد دچار ضعف‌های جدی است که مستقیماً بر تحقق اهداف اجرای مجازات‌ها اثر می‌گذارد. در بُعد شفافیت، قانون باید به گونه‌ای تدوین شود که تفسیرهای متفاوت و متعارض از آن به حداقل برسد. یافته‌ها نشان داد که در برخی مواد قانون مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری، اصطلاحات و مفاهیم به‌کاررفته دارای ابهام‌های جدی هستند. این ابهام‌ها نه تنها موجب اختلاف رویه بین دادگاه‌ها و مراجع اجرای احکام می‌شود، بلکه گاهی سبب تضییع حقوق محکوم‌علیه یا زیان‌دیده از جرم نیز می‌گردد؛ برای مثال، عدم تعریف دقیق برخی نهادهای ارفاقی و معیارهای اعمال آن‌ها موجب شده است که اجرای آن‌ها در استان‌ها و شعب مختلف، با رویه‌های متفاوتی انجام گیرد. در بُعد قطعیت، قانون باید دارای مرزهای روشن و ضمانت اجرای مشخص باشد. تحلیل‌های انجام‌شده نشان داد که در برخی موارد، قانون اجرای احکام کیفری یا آیین دادرسی کیفری ضمانت اجرای کافی برای تخلف مأموران یا تأخیر در اجرای حکم پیش‌بینی نکرده است. این امر موجب می‌شود که برخی احکام با تأخیرهای طولانی مواجه شده و عملاً، اثر بازدارندگی خود را از دست بدهند. این در حالی است که در نظام‌های حقوقی پیشرفته، قطعیت اجرای حکم نه تنها از منظر عدالت، بلکه از منظر کارکرد اجتماعی آن

اهمیت حیاتی دارد. در بُعد قابلیت پیش‌بینی، یافته‌ها حاکی از آن است که بسیاری از محکومان، و حتی وکلای آن‌ها، نمی‌توانند با قطعیت پیش‌بینی کنند که یک حکم در چه بازه زمانی و با چه کیفیتی اجرا خواهد شد. این عدم قابلیت پیش‌بینی ناشی از دو عامل اصلی است: اول، نبود مقررات روشن و دقیق برای مراحل پس از صدور حکم؛ دوم، نارسایی در هماهنگی بین نهادهای ذی‌ربط در اجرای حکم (مانند دادسرا، سازمان زندان‌ها و نیروی انتظامی). این وضعیت نه تنها امنیت حقوقی را کاهش می‌دهد، بلکه اعتماد عمومی به دستگاه عدالت کیفری را نیز تضعیف می‌کند. در بُعد انسجام، بررسی‌ها نشان داد که قوانین مرتبط با اجرای احکام کیفری در ایران گاهی دچار پراکندگی و حتی تعارض‌های داخلی هستند؛ برای مثال، در برخی موارد، مقررات مندرج در قانون مجازات اسلامی با آیین‌نامه‌های اجرایی یا بخشنامه‌های قوه قضاییه همخوانی کامل ندارد. این تعارض‌ها سبب می‌شود که قضات و مجریان حکم ناچار به انتخاب بین دو مقرر متعارض شوند که نتیجه آن، ایجاد بی‌ثباتی در نظام اجرای احکام است. این بی‌ثباتی، خود از مهم‌ترین موانع تحقق اهداف اجرای مجازات‌ها به شمار می‌رود. بر اساس یافته‌های پژوهش، می‌توان گفت که هر چهار شاخص اصلی کیفیت قانون-شفافیت، قطعیت، قابلیت پیش‌بینی و انسجام- رابطه مستقیمی با تحقق اهداف اجرای احکام کیفری دارند. این اهداف که شامل بازدارندگی، اصلاح و تربیت مجرم و اعاده نظم عمومی هستند، در صورتی به نحو کامل تحقق می‌یابند که قانون از کیفیت بالایی برخوردار باشد. به بیان دیگر، حتی بهترین سیاست‌های کیفری و دقیق‌ترین احکام دادگاه‌ها نیز در صورت ضعف کیفیت قانون در مرحله اجرا، نمی‌توانند آثار مطلوب خود را برجای گذارند؛ برای مثال، در هدف بازدارندگی، اگر قانون فاقد قطعیت و سرعت لازم در اجرای حکم باشد، مجرم بالقوه متوجه می‌شود که امکان تأخیر یا فرار از مجازات وجود دارد و اثر پیشگیرانه قانون از بین می‌رود. در هدف اصلاح مجرم، اگر قانون شفاف نباشد و معیارهای اعمال نهادهای ارفاقی مانند آزادی مشروط یا تعلیق اجرای مجازات مبهم باشد، نه تنها فرصت اصلاح واقعی فراهم نمی‌شود، بلکه زمینه بی‌عدالتی و تبعیض فراهم می‌آید. در هدف اعاده نظم عمومی نیز، اگر قوانین پراکنده و متعارض باشند، اجرای حکم به تعویق افتاده یا ناقص اجرا می‌شود و اعتماد جامعه به عدالت کیفری آسیب می‌بیند. از مجموع تحلیل‌ها می‌توان نتیجه گرفت که فرضیه اصلی پژوهش تأیید می‌شود. ارتقای کیفیت قانون با اتکا به شاخص‌هایی چون شفافیت، قطعیت، قابلیت پیش‌بینی و انسجام، به طور معنادار و ملموس، تحقق اهداف اجرای احکام کیفری را تسهیل و تضمین می‌کند. در واقع، کیفیت قانون نه یک عنصر جانبی، بلکه ستون اصلی در کارآمدی نظام اجرای احکام است. بدون قوانین باکیفیت، حتی بهترین ساختارها و نیروی انسانی نیز نمی‌توانند عملکرد مطلوبی داشته باشند.

به نظر می‌رسد بهترین نهاد برای اجرای احکام کیفری، همانا دادگاه مستقل است که می‌تواند نام «دادگاه اجرای احکام کیفری» را به خود گیرد؛ تجربه‌ای که نظام قضایی فرانسه آن را به خوبی پشت سر گذارد و می‌تواند مورد توجه قانونگذار ایران نیز قرار گیرد. از این رو، پیشنهاد می‌شود با تصویب قانون مستقل و جامعی تحت عنوان «قانون اجرای احکام کیفری»، در معیت هر دادگستری شهرستان یا مجتمع قضایی کیفری، نهادی تحت عنوان «دادگاه اجرای احکام کیفری» تأسیس شود. این دادگاه می‌تواند دارای شعبه یا شعبات مختلف باشد و قضات آن از دانش، استقلال قضایی، اختیارات کافی، تجربه قضایی و تخصص لازم در امر اجرای احکام برخوردار باشند. این مرجع پس از قطعی شدن رأی صادره و ارسال پرونده، کار اجرای احکام را با کمک دیگر اشخاص متخصص و همچنین، نهادهای پیراقضایی انجام خواهد داد؛ ضمن آنکه هرچند اصل استقلال قضایی در برابر نهادهای پیراقضایی پذیرفته شده است، اما اعطای اختیارات کافی به اشخاصی چون مددکاری اجتماعی و نهادهای مرتبط، به گونه‌ای که در تعارض با اصل استقلال نباشد، در راستای اصل خردکردن مجازات‌ها، مطلوب خواهد بود.

منابع

- ابراهیمی، شهرام. (۱۴۰۴). چهاردهمین کنگره پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل: راهبردهای علمی، مشارکت جوانان و چالش‌های نوین پیشگیری از بزهکاری. پژوهش‌های جرم‌شناسی کاربردی، ۳(۷)، ۱-۱۴.

https://www.qacr.ir/article_718402.html

- آخوندی، محمود. (۱۳۹۵). کیفرخواست شفاهی، در اصول دادرسی منصفانه، از نظر تا عمل (مجموعه درس‌گفتارها). به اهتمام حسین میرمحمد صادقی. تهران: انتشارات خرسندی.

- احمدی موحد، اصغر. (۱۳۸۳). اجرای احکام کیفری. چاپ اول. بنیاد حقوقی میزان.

- بکاریا، سزار. (۱۳۸۵). رساله جرائم و مجازات‌ها. ترجمه: محمدعلی اردبیلی. بنیاد حقوقی میزان.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. جلد چهارم. تهران: گنج دانش.

- جعفری تبار، حسن. (۱۳۸۸). فلسفه تفسیری حقوق. تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.

- رستمی، هادی. (۱۳۹۹). حقوق کیفری و لیبرالیسم. بررسی کیفر در سنت فلسفی لیبرال. تهران: انتشارات نگاه معاصر.

- صفاری، علی؛ لکی، زینب و صابری، راضیه. (۱۴۰۰). تنزل جایگاه اصل قانون‌مندی کیفری در پرتو آیین‌نامه‌ای شدن رکن قانون جرائم. حقوقی دادگستری، ۸۵(۱۱۵)، ۱۸۷-۱۵۷.

https://www.zlj.ir/article_243260.html

- عبدالله زاده شهر بابکی، آزاده. (۱۴۰۰). درآمدی بر کیفیت قانون. تهران: شرکت سهامی انتشار عبده. محمد (بی‌تا). شرح نهج البلاغه. بی‌جا.

- صادقی، هادی. (۱۳۸۶). عقلا نیت ایمان. تهران: کتاب طه.

- فتحی، مرتضی و عباس اقبالی. (۱۳۹۵). وظایف قاضی اجرای احکام کیفری در قوانین جزایی ایران، اولین همایش ملی آینده‌پژوهی، علوم انسانی و امنیت اجتماعی.

- فتحی، محمدجواد. (۱۴۰۴). بازپژوهی اهداف مجازات‌ها با نگاهی به دیدگاه‌های جرم‌شناسی حقوقی. پژوهش‌های جرم‌شناسی کاربردی، ۳(۷)، ۱۰۱-۱۲۲.

https://www.qacr.ir/article_728724.html

- فرامرز قراملکی، احد؛ جلیلی، سید هدایت؛ امین ناجی؛ محمدهادی و قدمی جویباری، هاجر خاتون. (۱۳۹۶). قلمرو معرفتی اخلاق تفسیر. پژوهشی اخلاق‌پژوهی، ۱(۳)، ۲۶-۶.

https://ethics.riqh.ac.ir/article_12908.html

- فرحی، مریم. (۱۴۰۰). ابهام در قوانین کیفری با رویکردی زبان‌شناسی. مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۵۱(۲)، ۴۶۵-۴۴۳.

https://jqclcs.ut.ac.ir/article_89384.html

- فیض، علیرضا. (۱۳۸۷). مبادی فقه و اصول، مشتمل بر بخشی از مسال آن دو علم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- عالم زاده نوری، محمد. (۱۳۹۶). استنباط حکم اخلاقی از متون دینی و ادله لفظی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

- عریضی، فاطمه السادات. (۱۳۹۵). اجرای احکام کیفری در آینه‌ی سیاست کیفری ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تفت.
 - کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۷). فلسفه حقوق. جلد سوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
 - متیو، برتران. (۱۳۹۱). قانون، ترجمه و تحقیق: مجید ادیب. بنیاد حقوقی میزان.
 - مونتسکیو، شارل دو. (۱۳۶۲). روح القوانین، ترجمه: علی اکبر مهتدی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
 - مؤذن زادگان، حسنعلی و رهدارپور، حامد. (۱۳۹۷). «اصل شفافیت قانون» و جایگاه آن در رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر و حقوق کیفری ایران. دیدگاه‌های حقوق قضایی، (۸۱)، ۱۹۳-۲۲۰.
https://jlvIEWS.ujsas.ac.ir/article_703521.html
 - نوربها، رضا. (۱۳۸۲). زمینه حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات گنج دانش.

- Allio, Lorenzo (2007). *Better Regulation and Impact Assessment in the European Commission, in: Regulatory Impact Assessment*, Edward Elgar Publishing.
 -De Francesco, Fabrizio; Radaelli, Claudio (2007). *Indicators of Regulatory Quality, in: Regulatory Impact Assessment*, Edward Elgar Publishing.
 -Dennis, Ian (1997). *The critical condition of criminal law, in: Current Legal Problems*, Volume 50, Issue 1, 1 January 1997.
 -Eberhard Siegismund, (2003). "The public prosecution office in Germany: legal statues, functions and organization" in *UNAFEI Annual Report for 2001 and Resource Material Series 60*, 64.
 -Eliescu, M. (1967). *Civil law enforcement in time and space, conflict of laws in Treaty of civil law*, Vol.I, General part, by Tr. Ionascu and pthers, Academiei publishing house, Bucharest.
 -Frank, J.G; (1903). *Comparative Administrative Law*, Washington, D.C: Beard book.
 -Robinson, William (2014). Making EU Legislation Clearer, *European Journal of Law Reform*, 2014, (16)3, 610-632.
https://www.boomportal.nl/tijdschrift/EJLR/EJLR_1387-2370_2014_016_003_006
 -Popescu; Ciora; Tandareanu (2008). *Practical aspect of legislative technique and situation*, official Gazette publishing House, p.7.
 -Dennis, Ian (1997). *The critical condition of criminal law, in: Current Legal Problems*, Volume 50, Issue 1, 1 January 1997, Pages 213-249.
 -Predescu, Ion; Safta, Marieta (2013). *the principle of legal certainty, Basis for the rule of law*, Landmark Case – Law.
 -Harriman, David Bruce (1953). The Void for Vagueness Rule in California, *California Law Review*, 41(3), 522-534.
<https://www.jstor.org/stable/3477984>